[اشکال تقریرات مبتنی بر اطلاق 2](#_Toc449277685)

[اشکال عدم استقلال وجود ربطی 2](#_Toc449277686)

[پاسخ به اشکال: 2](#_Toc449277687)

[وجه اوّل: نظریه مرحوم آخوند خراسانی 3](#_Toc449277688)

[اشکال بر وجه اوّل (دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی): 3](#_Toc449277689)

[وجه دوم: دیدگاه قائلین به اطلاق مقامی 4](#_Toc449277690)

[اشکال بر وجه دوم (دیدگاه قائلین به اطلاق مقامی): 4](#_Toc449277691)

[وجه سوم: دیدگاه مرحوم نائینی، اصفهانی و کمپانی 5](#_Toc449277692)

[اشکال بر وجه سوم: 6](#_Toc449277693)

[وجه چهارم: جریان اطلاق به تبع طرفین نسب 6](#_Toc449277694)

[اشکال بر وجه چهارم: 7](#_Toc449277695)

[وجه پنجم: استفاده اطلاق در کنارآلی بودن معانی حرفیه 7](#_Toc449277696)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول فقه / مفاهیم - مفهوم شرط

# اشاره

## اشکال تقریرات مبتنی بر اطلاق

مطلب اولی که در **«تنبیهات مفهوم شرط»** مطرح کردیم این بود که، همه‏ی تقریرات مبتنی بر اطلاق، با مشکلِ مشترکی مواجه هست؛ مشکل مشترک این است که:

1. اطلاق را در صیغه‏ی امر و هیئت جاری می‏کنند در حالی که هیئت و صیغه‏ی امر، معنای حرفی است.
2. معنای حرفی، قابل اطلاق و تقیید نیست.

بنابراین پایه و اساس همه‏ی این تقریرات فرو می‏ریزد؛ چه تقریرهای صاحب کفایه و چه تقریرهایی که از دیگران نقل کردیم و چه اطلاقات لفظی؛ زیرا با این مسئله مواجه است که معنای حرفی قابل اطلاق و تقیید نیست.

جلسه‏ی گذشته عرض شد که این بحث، بحثِ بسیار کلان و مهمّی در سراسر فقه و اصول است؛ یعنی بسیاری از اطلاقات و مسائلی که اخذ می‏شود، اطلاقاتی است که در هیئات و ترکیبات است؛ در حالی که هیئت و هیئت‏های ترکیبی، همه معانی حرفیه‏اند و جای اطلاق نیست.

### اشکال عدم استقلال وجود ربطی

بر مبنای مشهور، وضع عام و موضوعٌ له خاص است و معانی حرفیه، موجودات ربطی می‏باشند این در‏حالی است که وجود ربطی نمی‏تواند مستقلّ دیده شود و مسائل دیگری که قبلاً بیان شد.

 این تقریر اشکال است که به دلیل مواجهه بسیار زیاد با این مسئله دیروز هم توضیح داده شد؛ در حقیقت این بحث از اهمّیت بالایی برخوردار است و در موارد مختلف شایع و ساری است.

**سؤال:** آیا دلیل اول این است که به علت غیرمستقلّ بودن، وجود ربطی، قابل اطلاق گیری نیست؟

**پاسخ:** بله، چون غیرمستقلّ است، لکن به دو بیان اشاره شد؛ اول اینکه چیزی که وجود ربطی دارد، احوالی ندارد و به تقریر بهتر و قوی‏تر اصلاً مستقلّ دیده نمی‏شود؛ بنابراین نمی‏توان گفت این‏طور بهتر دیده می‏شود و این‏طور نمی‏شود؛ این بیان در تقریر اشکال گفته شد.

### پاسخ به اشکال:

در مقام حلّ و رفع این مشکل، دیدگاه‏هایی مطرح است که در تحقیق‌الأصول آقای وحید منتشر شده است و ایشان در این تقریر یا شبه تقریر، چند وجه از بزرگان را به صورت فشرده و منظّم ذکر نموده‏اند؛ همچنین در منتقی‌الأصول و ... هم در این خصوص مطالبی بیان شده است.

برای حلّ این اشکال وجوهی ذکر شده است که به بعضی، اشاره می‏کنیم و در پایان هم، وجهی را که از نظر ما قابل قبول است، عرض می‏کنیم.

##### وجه اوّل: نظریه مرحوم آخوند خراسانی

یک وجه پاسخی است که مبتنی بر یک دیدگاه متفاوت از لحاظ مبنایی است و مربوط به مرحوم صاحب کفایه است؛ مرحوم آخوند خراسانی، قول مشهور در این مسئله یعنی **«وضع عامّ و موضوعٌ له** **خاصّ»** را قبول ندارند و به صورت بنیادین با دیدگاه مشهور موافق نیستند و در حقیقت نظر ایشان در نقطه‏ی مقابل قول مشهور است.

مرحوم آخوند خراسانی قائل‏اند که، معانی حرفیه مثل معانی اسمیه **«وضع عامّ و موضوعٌ له عامّ»** دارد و تفاوت فقط در نحوه‏ی استعال و شرطِ استعمال است و اگر مثلاً **«ظرفیت»** را با **«فی»** می‏گوید، **«ظرفیت»** و **«فی»** هر دو یکی است و هر دو برای همان معنای مستقلّ وضع شده‏اند؛ منتهی در نحوه‏ی استعمال و شرطِ استعمال متفاوت هستند.

اگر کسی این مبنا را بپذیرد، در حقیقت می‏گوید، روحِ این مفهومِ ربطی یا هیئتِ إفعَلي و هیئت صیغه‏ی امری (که این هم ربط و حرف است)، همان معنای اسمی است و وقتی که معنای اسمی باشد، اطلاق و تقیید در آن سریان و جریان دارد.

##### اشکال بر وجه اوّل (دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی):

وجه اوّل که دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی است، یک راه حلّ است که اشکال بر آن به دو صورت است:

**اشکال اول:** اشکال اوّل، مبنایی است؛ درحقیقت ما دیدگاه مرحوم آخوند را که می‏فرماید **« وضع و موضوعٌ له در معانی حرفیه، مانند اسم است»،** قبول نداریم و اینجا واقعاً، یک تفاوت جوهری وجود دارد.

این یک بحث بنیادی است که نظر اقرب به تحقیق، همان نظر مشهور است که **«در حروف وضع عامّ و موضوعٌ له خاصّ است، برخلاف اسماء و معانی مستقلّه که وضع عامّ و موضوعٌ له عامّ است.»**

**اشکال دوم:** اشکال دیگری هم می‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏توان بر دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی وارد کرد و آن این که در بحث وضع و موضوعٌ له سخن گفتن اشکالی ندارد و یکی می‏گوید موضوعٌ له عام است و دیگری می گوید خاصّ است، ولی حتّی کسی هم که می‏گوید در معانی حرفیه، موضوعٌ له عامّ است، اولاً در مقام استعمال باز هم یک معنای حرفی است و ثانیاً از نظر و فلسفی نمی‏توان گفت که معنای حرفی نیست. یعنی هر چند در مقام واقع و قرارداد **«فی»** برای معنای اسمی و ظرفیت وضع شده است، ولی در مقام استعمال و لو به خاطر نحوه‏ی استعمال، **«فی»،** نسبت ظرفیت است نه خود ظرفیتِ به معنای مستقلّ؛ بنابراین نسبت و معنای حرفیه دارد.

این بحث از مباحث اساسی با مرحوم آخوند است که حدّاکثر چیزی که شما می‏توانید بگویید این است که در مقام وضع الفاظ می‏توانید تصرّف کنید و بگویید اینجا موضوعٌ له همان مفهوم ظرفیت است، ولی بعد به خاطر محذوری که دارید می‏گویید، البته نحوه‏ی استعمالش متفاوت است؛ امّا در مقام واقع و حقیقت که نمی‏توانید تصرّف کنید؛ در عالم واقع، ظرفیت و چیزی که در خارج است یک امر نسبی است مانند زمانی که می‏گویید این آب در این کوزه است، «در» چیزی مثل آب یا کوزه یا جوهر و عرض نیست، بلکه یک امر انتزاعی و نسبی است.

شما قائلید که آن واقعیت، موضوعٌ له نیست ولی نحوه‏ی استعمال است؛ اگر نحوه‏ی استعمال است، بالآخره آن واقعیت یک واقعیت حرفی و ربطی است و واقعیت حرفی و ربطی اطلاق پذیر نیست چون نگاه مستقلّی به آن نداریم.

فلذا احتمالاً حتّی اگر مبنای آخوند را هم بپذیریم این اشکال با آن مبنا حلّ نمی‏شود.

##### وجه دوم: دیدگاه قائلین به اطلاق مقامی

یک راه حلّ نیز در مثل منتقی الأصول و از قول قائلین به اطلاق مقامی آمده است؛ کسی که می‏گوید اگر قائل به اطلاق مقامی شدیم و مفهوم را، اطلاق مقامی گرفتیم یا به عبارت دیگر، انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط را از این جمله برداشت نکردیم، از اطلاق لفظی استیعاد نکردیم، بلکه از آن مقام، استیعاد کردیم، در این صورت دیگر بحث، لفظی نیست.

اگر از خود این لفظ استیعاد شود، تا بگویید اینجا هیئت امری است یا هیئت ترتّب، معنای حرفی خواهد داشت و اطلاق نمی‏تواند داشته باشد، منتها بحث لفظی نیست و اطلاق مقامی است که می‌گوید چون می‏خواهد همه‏ی چیزهایی که در آن مؤثّر است را بگوید و فقط همین را گفته و چیز دیگری را نگفته است؛ این هم وجه دومی است که آمده است.

##### اشکال بر وجه دوم (دیدگاه قائلین به اطلاق مقامی):

بر دیدگاه قائلین به اطلاق مقامی این‏گونه اشکال وارد می‏شود که، اولاً بحث مبنایی است، در واقع اگر کسی اطلاق مقامی را بپذیرد، همین طور است؛ ولی ما قائلیم اطلاق مقامی در اینجا خیلی بعید است؛ یعنی اطلاق مقامی بگوید وقتی جمله شرطی است، در مقام بیان همه‏ی جهات مؤثّر در آن است؛ مگر اینکه خودِ لفظ این بار را داشته باشد وگرنه خارج از فضای لفظ بگوییم یک قرینه‏ی عامّه‏ای است که در مقام بیان همه‏ی عوامل مؤثّر در جزاست، امر مستبعدی است و نمی‏شود به این اعتماد کرد؛ نمی‏گوییم الزاماً، نیست ولی همین که مشکوک هم باشد نمی‏شود به آن توجّه کرد؛ این، اشکال اول است.

 اشکال دوم اینکه، به صورت احتمال می‏گوییم که شاید بشود گفت، حتّی اگر اطلاق مقامی هم باشد، نهایتاً می‏خواهید بگویید، در مقام واقع بعثی که مولا دارد، دارد مقیّد می‏شود؛ بالآخره مولا آخرش هم بعث دارد و بعث مولی مقیّد می‏شود و این بعث اگر حالت بعثِ نسبی باشد که حالت ربطی دارد و وجود مستقلّی ندارد این هیئت بعثیه نمی‏شود، مقیّد شود؛ حتّی اگر این هم باشد آخرش، روحش یک هیئت بعثیه است و یک بعث نسبی است و گرنه یک بعث مستقلّ نیست؛ فلذا اینجا حتّی اگر اطلاق مقامی هم باشد شاید نشود این وجه را درست کرد.

##### وجه سوم: دیدگاه مرحوم نائینی، اصفهانی و کمپانی

وجه و راه حلّ سوم که شاید مقصود مرحوم نائینی، مرحوم اصفهانی و مرحوم شیخ است. تقریرات این سه بزرگوار تفاوت‏هایی با هم دارند؛ حالا ما بدون اینکه بخواهیم وارد جزئیات این سه وجه شویم، نکته‌ای در کلمات اینها وجود دارد که آن را بیان می‏کنیم؛

درست است که به لحاظِ لفظی جمله‏ی **«أَکرِم»** که در اینجا آمده، ظهور در شخص حکم دارد و هیئت بعثیه و معنای حرفی، خاصّ است و در آن اطلاقی به لحاظ لفظی وجود ندارد، ولی ما در واقع می‏دانیم، جمله‏ای که در جزاء آمده، یعنی مطلقِ حکم، مقصود است، نه این حکمِ خاصِّ شخصی یا این هیئت بعثیه‏ای که در اینجا آمده و لو به لحاظ لفظی کشش این را ندارد که اطلاق در آن جاری شود ولی روحش یک معنای اسمیِ مطلق است

گفته می‌شود به لحاظ لفظ و کلام همین طور است و کلمه تاب اطلاق ندارد، ولی **«أَکرِم»** یک روحی دارد که ما با قرائنی که شیخ، آقا ضیاء و نائینی فرموده‏اند با یک قرائن لبّیه و مقامیه متوجّه می‏شویم که روح اینها همان بحث مطلق و حکم مطلق است و مقیّد به آن محدوده‏ی خاصّ نیست که نشود از آن مفهوم درآورد؛ این هم وجه دیگری است که بعضی از بزرگان آورده‏اند البته با تفاوت‏هایی که دارند.

وجه سوم خیلی به اطلاق مقامی نزدیک است ولی منطبق بر آن نمی‏شود، به دلیل اینکه می‏گوید این لفظ، باز هم از لفظ داریم می‏فهمیم، منتهی می‏گوییم یقین داریم که تقیّد، در این لفظ مأخوذ نیست.

 یعنی این‏طور نیست که اطلاق لفظی را کنار بگذاریم، منتهی قائلیم از باب ضیق خناق است که نمی‏تواند لفظ را مطلق کند، فلذا روح اطلاق اینجا وجود دارد؛ حالا ممکن است به اطلاق مقامی نزدیک شود ولی تفاوت دارند؛ این سه وجه و راه حلّی که اینجا گفته شد و دو سه وجه دیگری که تفاوت بین حضرات نائینی، شیخ، کمپانی و اصفهانی است که به جزئیاتش وارد نمی‏شویم.

##### اشکال بر وجه سوم:

اگر واقعاً از حلّ مسئله عاجز شدیم شاید بتوان گفت، وجه سوم عرفیت دارد، ولی اگر راهی برای حلّ مسئله باز شود نوبت به این وجه نمی‌رسد.

##### وجه چهارم: جریان اطلاق به تبع طرفین نسب

معانی حرفیه، نِسَب و روابط، مستقلّاً اطلاق و تقیید پیدا نمی‏کنند، ولی به تبع طرفین خود، دائره‏ی آن می‏تواند ضیق یا مُوسَّع شود؛ گاهی می‏گویید **«فی»** مفید معنای ظرفیت است ولی یک وقتی می‏گوییم «الماء فی الکوز» این ظرفیت، محدود است و گاهی می‏گوییم «الماء فی البحر» هر دو **«فی»** و معنای حرفی است، ولی وقتی می‏گوییم «الماء فی الکوز»، آب در ظرف محدود است و به تبع محدودیت آب و ظرف، ظرفیت هم محدود است؛ ولی وقتی آب در دریاست به تبع دریا و آب که مُوسَّع هستند، نسبت ظرفیه هم مُوسَّع می‏شود؛ بنابراین نسبت‌ها و معانی حرفیه به تبع طرفین، سِعه و ضیق پیدا می‏کنند و مستقلّاً ‏سِعه و ضیق ندارند.

در مثال مذکور واضح است که سِعه و ضیق در خود معنا هم پیدا شد منتهی بالعرض است یا بالتبع است؛ طبق ظاهرش می شود گفت بالعرض و به یک معنا می شود گفت بالتبع است ولی سِعه و ضیقی در آن پیدا شد.

مفهوم ظرفیت، مفهوم اسمی است و چیزی که در خارج است عین الربط است؛ درحالیکه به عنوان مثال انسان در ذهن، مستقلّ است و در خارج هم مصداق انسان، مستقلّ است و فرق دارند.

بنابراین وجه چهارم این است که اطلاق و تقیید مستقلّاً در معانی ربطیه، حرفیه و هیئات جاری نیست، ولی به تبعِ طرفین، می‏تواند اطلاق و تقیید داشته باشد؛ که در پاسخ می‏گوییم به عنوان مثال، هیئت «أَکرِم» یا «إذا خفی الأذان فقصِّر»، هیئت ترتّب یکی بر دیگری و منوط شدن اولی بر دومی است که اینجا یکی به تبعِ دیگری شمول دارد؛ این، شمول تبعی و عرضی است.

در اینجا هم ممکن است کسی بگوید که توقّفِ وجوبِ قصر بر خفاءِ اذان می‏تواند به تبع مادّه و طرفش اطلاق پیدا کند.

##### اشکال بر وجه چهارم:

در وجه چهارم کبرای کلّی قابل قبول است، یعنی معانی حرفیه و ربطیه به تبع طرفین سِعه و ضیق پیدا می‏کنند؛ مثلاً همان ظرفیت نسبی که در رابطه‏ی آب و لیوان هست، همان، در رابطه‏ی آب و دریا هم هست؛ ولی در عین حال دائره‏اش و مراتب ظرفیت خیلی فرق می‏کند، چون طرفین آن فرق کرده است؛ کبرای این سخن درست است.

امّا صغری، تامّ نیست چون مادّه، که در یک طرف، «خفای اذان» است و در طرف دیگر «صلاة القصر» است، اطلاقی که می‏خواهیم جاری کنیم به طور مستقلّ در خود وجوبِ قصر و ترتّب یکی بر دیگری است ؛ وگرنه بگوییم «صلاة القصر» به طور مطلق این نتیجه می‏دهد پس این وجوب قصر به نحو مطلق است و تابع آن نیست و اطلاقی که می‏خواهد بیاید مستقیم می‏خواهد در هیئت بیاید و إلّا به تبعِ مادّه، خیلی مفهوم و معقول نیست که بگوییم این اطلاق آمده است.

##### وجه پنجم: استفاده اطلاق در کنارآلی بودن معانی حرفیه

وجودِ ربطی، وجودِ نسبی و معنای حرفی به دلیل اینکه نگاه آلی به او داده شده دیگر مستقلّ دیده نمی‏شود، از نظر فلسفی می‏گوییم، امکان دارد که معنای حرفی و ربطی، همزمان که آلی است، حالت اطلاق و تقیید هم در او دیده شود.

این مثل همان است که می‏گفتند استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جائز نیست و اصلاً عقلاً محال است و عقل عاجز است که در آنِ واحد دو معنا را ببیند؛ این تصویری است که از فلسفه آمده ولی تصویر درستی نیست، زیرا هیچ منعی ندارد که ذهن در آنِ واحد، لفظ را در دو معنا و در عرض هم فانی ببیند، این توانایی را ذهن بشر دارد و هیچ برهانی هم نداریم که نمی‏شود.

فلذا در معانی حرفیه و وجودات حرفی و ربطی هم، ضمن اینکه ربط است و نسبت است ولی همزمان با ربط و نسبت بودن، پذیرای اطلاق و تقیید هم هست.

در **«زیدٌ قائمٌ»،** قیام را به زید نسبت می‏دهد و اگرچه که یک نسبت و معنای حرفی است، ولی همزمان دارای احوالی است که متکلّم احوالش را نمی‏بیند؛ هیچ وجه عقلی و فلسفی که مانع نگاه به احوال لفظ در همین نگاه آلی و ربطی شود پیدا نکردیم.

در جایی که مولی بعث می‏کند ‌(در هیئت‌های جملات انشائیه، مثل بعث، زجر، انشاء و ...) نه اینکه مولی، مادّه را مطلق ‏کند به عنوان مثال وجوبی که روی قصر آمده است یا وجوبی که معنای نسبی است، می‏تواند در همه‏ی احوال باشد و از طرف دیگر، وجوب القصر می‏تواند در همه‏ی احوال طرف دیگر نباشد؛ البته آن احوال به نحوی در اطراف وجود دارد، منتهی می‏تواند آن احوال را در بعث دخالت بدهد یا ندهد.

نکته‏ی فوق بدین شکل شاید گفته نشده باشد؛ ابتدا به ذهن می‏آید که شاید به طرف برمی‏گردد، البته به اطراف هم بر‏می‏گردد، ولی نه اینکه اول اطلاق را در اطراف درست کنیم و بعد بگوییم این هیئت هم مطلق شد؛ خیر، بلکه خودِ هیئت و خودِ نسبت بعثیه و ارسالیه را مطلق می‏کند و ضمن اینکه بعث، نسبی است می‏تواند مطلق یا مقیّد ببیند.

دلیل قائلین به نفی این نکته برای مصنّف روشن نیست و این در حالی است که در صورت قبول این نکته، این اشکال از پایه و اساس جمع می‏شود و این مطلبی که گفته‏اند در صیغه‏ی بعث، مادّه را در آن می‏بینیم و احوال، به شکلی با مادّه ارتباط دارد، درست است ولی، اطلاق آن، تابع اطلاق مادّه نیست.

اطلاق را می‏بیند و به تبع آن، آن مادّه هم مطلق می‏شود و حتّی اینجا بگونه‏ای، اطلاقِ هیئت، مقدّم بر اطلاقِ مادّه می‏شود و با هم ربط دارد ولی این‏طور نیست که اطلاق را در مادّه و طرف جاری کنیم، تا این مطلق شود بلکه مستقیم در خود این جاری می‏شود و مادّه هم مطلق می‏شود و می‏توان، در عین اینکه این را ربط می‏بیند در عین حال احوال آن را هم ببیند یا نبیند، کم یا زیاد کند، و همین در مادّه هم منعکس می‏شود، نه اینکه اول مادّه را مطلق کند و بعد ببیند.

مطلب سنگینی است ولی با این مطلب بساط این اشکال در جاهای مختلف جمع می‏شود.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم